

مجید انصاری توضیح می‌دهد چه نهاد یا نهادهایی خواسته‌ه

چالش کارآمدی نهاد

ادامه از صفحه ۱۳

اگر با الزامات قانون اساسی این طراحی به درستی اجرا شود کما اینکه در مقاطعی خوب عمل شده است، ما باید در مرور زمان اگر نواقصی در قانون اساسی وجود داشت آن را شناسایی و در عمل اگر نواقصی بود برطرف و برای اجرای هریک از این امور قانون مشخص وضع می کردیم. ما الآن خلأ قانونی در حوزه‌هایی از اعمال حاکمیت داریم که اصطکاک پیدا می کرد با حقوق مردم. در ابتدا چنین دیدگاهی وجود داشت که تمرکز در فرد نباشد حتی برای رهبری هم در قانون اساسی پیش بینی شورای رهبری شده بود که اگر کسی به جامعیت کامل پیدا نشد، بتوانند شورایی اداره کنند. بله در دهه اول انقلاب و در زمان تصویب قانون اساسی نگاه اداره شورایی در کشور نگاه غالب بود.

■ **کمرنگ بودن نهادهای انتصابی و کنترلی هم به نظر می‌رسد ناظر بر همین امر بود. به نظر می‌رسد بیشتر کنترل و نظارت را بر عهده خود مردم گذاشته بودند.**

البته خیلی از نهادهای انتصابی به معنای امروزی در قانون اساسی وجود داشت اما طراحی قانون اساسی هم در رابطه با این نهادها به گونه‌ای بود که نظارت عمومی مردم حفظ می شد. مثلاً در مورد تعیین رئیس دیوان عالی کشور که رئیس شورای عالی قضایی هم بود، مشورت با نخبگان که همان حقوقدانان و قضات برجسته بودند پیش بینی شده است. با اینکه این تعیین از اختیارات ولی فقیه بود اما بعد از مشورت با قضات انجام می شد.

یا خود رهبری که نماد انسجام بخشی و هماهنگی و نظارت بر عملکرد سه قوا بود؛ خود این نهاد اولاً منتخب خبرگان بود و ثانیاً تحت اشراف آنها بود که در اصل ۱۰۷ قانون اساسی به آن اشاره شده است. فقط در مورد نیروهای مسلح است که خود به خود در هیچ کجای دنیا پراکندگی وجود ندارد و اصل در آنجا وحدت فرماندهی و انضباط خاص نظامی است که در قانون اساسی فرماندهی کل قوا بر عهده ولی فقیه قرار گرفته است.

■ **اشاره کردید باید قانون را آسیب شناسی و اشکالات را برطرف می کردیم. ما مشخصاً در سال ۶۸ اصلاح قانون اساسی را داشتیم. به نظر می‌رسد برخلاف رویه قانون اساسی ۵۸، ما در سال ۶۸ دوباره به سمت تمرکزگرایی پیش رفته‌ایم. برخی معتقدند به نوعی اداره شورایی در دهه ۶۰ نتیجه خوبی به لحاظ اداره کشور به همراه نداشت و به این جمع بندی رسیدند که باید برای چابک کردن سیستم سیاسی پراکندگی‌های موجود را متمرکز کرد. نظام‌های شورایی از صدا و سیما گرفته تا قوه قضائیه کنار رفت و مدیریت آنها شخص محور شد. مجمع تشخیص مصلحت نظام اگر چه قبلاً به نوعی بیان شده بود اما به عنوان یک نهاد انتصابی در قانون اساسی آمد. یعنی نهادهای انتصابی در اصلاح قانون پررنگ‌تر شدند. به نظر شما این موضوع، بحث نمایندگی‌ها و نظام نمایندگی را دچار مشکل نکرد یا اینکه اصلاحاتی بود که گریزی از آن وجود نداشت؟**

نه. این مثال‌هایی که شما بیان کردید همه از یک جنس نیست. همان طور که اشاره کردید تجربه ۱۰ ساله برای یک نظام جدید کافی بود. ما تجربه پیشین هم نداشتیم و نمی توانستیم و نمی خواستیم از یک نظام آماده مانند فرانسه و انگلیس کپی برداری کنیم. قانون اساسی آنها هم در فرآیند تکامل بارها تغییر کرد. ما در تجربه به این جمع بندی رسیدیم که در برخی حوزه‌ها مدیریت شورایی با سرعت عمل و فلسفه وجودی آنجا منافات دارد یا اگر منافات نداشته باشد بشدت کارها را آهسته می کند و از همین نظر مصالح مردم آسیب می بیند. مثلاً در کار قضا. در قوه قضائیه یک بخش اداره قوه است و بخش دیگر صدور رأی است. در همه جای دنیا رأی به وسیله قاضی صادر می شود اما در مراحل رأی ممکن است شورایی وجود داشته باشد یا به خاطر اهمیت مسأله جمع قضات رأی را صادر کنند اما نهایتاً حکم به وسیله قاضی انشا می شود. مسئولان اداره قوه قضائیه رأی صادر نمی کنند و این بخش در قانون اساسی تغییر نکرده است. مفروضات این است که نمی شود چیزی را بر قاضی تحمیل کرد اما اداره قوه قضائیه قبلاً شورایی بود. این شورا چند نفر بودند که نصب آنها از طرف رهبری انجام می شد. اختلاف نظر بین آنها در خصوص نحوه اداره، کار را به بن بست رساند و اختلاف آنها ربطی به قوانین نداشت چون آیین دادرسی و دیگر مقررات قضایی را مجلس تصویب می کرد بنابراین قوه قضائیه در این بخش مجری مصوبات مجلس بود البته بخشی از لوایح را دولت با هم نظری قوه قضائیه تهیه می کرد. چون اعضای شورا هم منصوب بودند از حیث مرد مسالاری خیلی تغییر پیدا نمی کرد. آنها ۵ نفر بودند و حالا یک نفر شده بود.

در رابطه با صدا و سیما و اشکال کار به وسیله شورا که آن شورا هم باز منتخب مستقیم مردم نبود؛ شورایی بود که نماینده قوه مجریه و قضائیه و مجلس بود. آن هم شورای اجرایی بود و باید رئیس انتخاب می شد و آن شورا هم نقش هیأت مدیره داشت و به نوعی مجمع عمومی تلقی می شد این هم خیلی تفاوت نکرده با وضع فعلی که رئیس سازمان را رهبری تعیین می کند اما نظارت بر آن به وسیله سه قوه اعمال می شود. به نظر من اگر قانون اساسی اصلاح شده درست اعمال شود و قانون اداره صدا و سیما درست تصویب شود، این شکل اصلاح شده کارایی بیشتری دارد چرا که قانونی را که مجلس تصویب می کند مدیر عامل موظف است به آن عمل کند و لاغیر. مثل قوه قضائیه که قوانین مرتبط آن را مجلس تصویب می کند و رئیس قوه باید مراقب باشد به قانون عمل شود.

البته قانون اداره صدا و سیما به مجلس رفته اما بر اساس بعضی تفاسیر نادرست هر روز به تأخیر می افتد. اما آنچه در قانون اساسی اصلاح شد خیلی اشکالی به آن وارد نیست. تنها نهادی که شورایی در آنجا برداشته شد رهبری بود که ما حداقل تجربه شورایی رهبری را نداشتیم و بعد هم پیش بینی می شد که با شکلی که در شورای عالی قضایی پیش آمده و فقها که خودشان را مجتهد می دانند و شرعاً باید به اجتهادشان عمل کنند و واقعاً چشم انداز شورای رهبری چشم انداز کارآمدی نبود. تصور می شد که حتماً اختلافات در عالی ترین سطح بالا می گیرد مثلاً فرض کنید برای تعیین فرماندهان عالی نظامی در زمان جنگ و صلح و دیگر مواقع ممکن است اختلاف نظرهایی ایجاد شود. به هر حال شورای رهبری یک فرضی بود که طرفداران جدی هم داشت. در بازنگری هم آن طور نبود که اتفاق نظر در برداشتن شورایی باشد. برخی بزرگان فعلی نظام طرفدار شورایی بودند اما زمانی که به سراغ مصادیق می رفتند می دیدند که یک ترکیب نامنسجم خواهد شد، از این رو ترسیدند. اما همان جا هم گرچه ولایت بر فرد متمرکز شد اما اهرم‌های انتخابی و نظارتی از سوی خبرگان وجود داشت.

در رابطه با مطلق بودن ولایت، این یک بحث کشدار اختلافی است که معنای اطلاق چه هست. آیا مطلق بودن یعنی فراقانونی و اینکه ولی فقیه در هر موردی هر گونه که خواستند عمل کنند که حتماً معنای مطلق بودن این نیست. اولاً این اطلاق به سه قید بزرگ مصلحت، عدالت و علم مقید است که این مصلحت در قالب مدیر و مدبر آمده است.

■ **چه کسی بر این قیود نظارت دارد؟**

خبرگان. ما باید خبرگانی داشته باشیم که بر این امور نظارت کند. به تعبیر حضرت امام «اگر ولی فقیه استبداد بورزد خود از منصب ولایت منعزل است.» ما می گوییم چون منصب یک منصب شرعی است به محض اینکه یکی از شرایط پایه که شامل علم، عدالت، تقوا و همان قدرت حفاظت نظام است به هر دلیل سست شود اولاً شرعاً بر آن فرد اعمال ولایت کردن جایز نیست با فرض بر تقوا و ثانیاً از لحاظ حقوقی هم خبرگان باید نظارت کنند.

نکته مهم این که ولایت مطلقه در چارچوب قانون اساسی نه تنها مشکل ساز نیست بلکه مشکل گشاست چرا که اصل ۵۷ نیامده بگوید ما سه قوه داریم و بعد هم ولایت فقیه مطلقه را داریم که هر کجا تشخیص دهد می تواند خارج از ضوابط سه قوه عمل کند، بلکه گفته است سه قوه زیر نظر ولایت مطلقه انجام وظیفه می کنند پس اطلاق ولایت به این معناست که نظام جمهوری اسلامی ایران یعنی ولی فقیه ولایت مطلقه دارد در وضع قانون لازم برای اداره جامعه از طریق مجلس. این اطلاق نکته ظریفی دارد به این معنی که نظام ولایی در حوزه قانونگذاری مجلسی که زیر نظر ولی فقیه است مطلقاً اجازه قانونگذاری در همه حوزه‌ها را دارد که قانون اساسی هم در این مورد صراحت دارد.

قوه قضائیه به طور اطلاق زیر نظر ولایت مطلقه فقیه اعمال حقوق قضایی خواهد کرد که آن قوانین را مجلس تصویب می کند. قوه مجریه هم به این شکل. هرگز اطلاق اینکه سه قوه زیر نظر ولایت مطلقه انجام وظیفه می کنند به معنای خروج از دایره قانون نیست بلکه عدالت و تدبیر اقتضا می کند که جامعه بر اساس نظم اداره شود و اینها برای تأمین مصالح مسلمین عمل کنند. امروز اصول عقلایی اقتضا می کند که اداره امور جامعه با نظر جمعی به دور از فردگرایی اداره شود. اینها یک ارتباط وثیقی با یکدیگر پیدا می کنند. قوانین عادی است که باید این مرزها را مشخص کند. در عمل اتفاق آنچنانی در حوزه اعمال ولایت مطلقه نیفتاده است. اگر اسم آن را اختیارات ویژه بگذاریم. ولایت فقیه و ولایت مطلقه یک اصطلاح سیاسی جدیدی بوده که در ادبیات معاصر وارد شده و سوءتفاهم‌هایی از مفهوم و حوزه اختیارات آن شده است. در کشورهای دیگر هم با نام‌های دیگری وجود دارد مثلاً اختیارات رئیس جمهوری امریکا برای نصب عالی ترین مقام قضایی یا اعلام شرایط خاص.

بعد از ۱۱ سپتامبر می بینیم که با این اختیارات چه محدودیت‌هایی برای اعمال حقوق فردی در امریکا به وجود آمد. در همه نظام‌های سیاسی دنیا در شرایط استثنایی غیر قاعده‌مند که مصالح مردم و امنیت ملی اقتضا می کند، فرد عالی مقام یک سری اختیارات دارد. از ملکه تشریفاتی انگلیس گرفته تا رئیس جمهوری امریکا یا امپراطور ژاپن.

در قانون اساسی، ولی فقیه هم در برابر قانون مانند سایر مردم هستند. در حوزه زندگی، حوزه عملکردها و... آنجایی که ضرورت اقتضا کند برای اداره جامعه از این اختیار ولایی استفاده می شود. استفاده از اختیار ولایی عاملی شده که برخی دستگاه‌ها و نهادها که خیلی علاقه به اجرای قانون ندارند به دنبال این باشند که از این اختیار ولی فقیه استفاده کنند. مواردی که امام از این مورد استفاده کرده باشند کم است. رهبری هم به علت دوره ولایت (۳۰ ساله) ممکن است موارد بیشتری نسبت به ایشان داشته باشند اما من مطلع هستم مراجعه برای استفاده از این حق از سوی ارگان‌های مختلف زیاد است که ایشان به هیچ وجه نپذیرفتند.

مثلاً بعد از انتخابات دوره هشتم وزیر اطلاعات آقای اژه‌ای و وزیر کشور آقای پورمحمدی نامه‌ای به رهبری نوشتند و هر کدام دلایلی آوردند که قانون انتخابات مجلس نقایصی دارد و این مجلس چون منافع خودشان مطرح است هر روز قانون را دستکاری می کنند و شما اجازه دهید قانون انتخاب مجلس از دست مجلس خارج شود و بیاید در مجمع تشخیص قانونگذاری شود به استناد اصل ۱۱۰ قانون اساسی. اگر این اتفاق می افتاد به این معنا بود که قانون انتخابات به عنوان یکی از قوانین مادر کشور که ابزار اعمال حاکمیت مردم است در کل از مجلس خارج می شد و تا ابد به دست مجمع تشخیص که یک نهاد انتصابی است می افتاد. رهبری اصل درخواست را نپذیرفتند اما فرمودند در خود مجمع بحث کنید که آیا این مصداق «معضل» است یا نه و به من مشورت دهید. موضوع به مجمع آمد و بحث‌های زیادی انجام شد. در آن زمان مهندس موسوی هم عضو مجمع بودند. من و ایشان بشدت با این موضوع مخالف بودیم. گفتم اولاً این معضل نیست که مجمع بخواهد درباره آن تصمیم بگیرد، ثانیاً این یک قانون مادر است و درست نیست انجام شود. اما فضای آن زمان به گونه‌ای بود که وقتی رأی گیری انجام شد غیر از من و مهندس موسوی بقیه اعضا رأی دادند که این معضل است. مرحوم آقای هاشمی هم موافق بودند که این موضوع یک معضل است. مصوبه مجمع به رهبری اعلام شد و ایشان فرمودند نوار مشروح مذاکرات را برای من بیاورید. در آخر با بررسی گفت وگوها ایشان نظر اقلیت مجمع که ۲ نفر بودیم را بر نظر اکثریت ترجیح دادند.

ما آنجا پیشنهاد دادیم که این معضل نیست اما می شود برای سیاست‌های کلی انتخابات چارچوب‌هایی مشخص کرد تا از برخی از این نوسانات جلوگیری شود. در واقع برخی دستگاه‌ها داوطلب هستند از این اختیارات ولایت فقیه استفاده کنند اما گاهی نمی شود. اما برخی جاها استفاده شده مثلاً در صندوق توسعه ملی که من اصل آن را مفید می دانم ولی معتقدم منابع آن در چارچوب قانون صرفاً باید صرف توسعه کشور شود نه اینکه با نامه‌نگاری‌های دستگاه‌های مختلف به رهبری هزینه موارد متعدد شود. این ساز و کار بودجه را به‌هم می ریزد. از اصول خزانه‌داری گرفته تا اصول مربوط به دیوان محاسبات و لوایح بودجه. به نظر من این کار غیر ضروری است و باید اصلاح شود. این صندوق بیاید در ساز و کار مجلس و اگر زمانی برداشت ضروری بود برای آن ساز و کاری پیش بینی شود. مواردی از اعمال ولایت که جزئی بوده ممکن است بر آن نقدی وارد باشد اما اصل این اختیار اجتناب ناپذیر است و در تمام نظام‌های سیاسی دنیا اجتناب وجود دارد.

■ **بحث ما نظام یا نهاد نمایندگی است و فلسفه‌اش این بود که نهادهایی که در کشور شکل می‌گیرند به نوعی چه در دولت و چه در مجلس به فرموده شما وکیل مردم هستند. من با شما موافقم که مشکلاتی در قانون اساسی اول وجود داشت و ما برای تسریع در امور به سمت تمرکز بیشتری رفتیم اما برخی معتقدند که بعد از اصلاح در عمل به سمتی رفتیم که وزن و تأثیرگذاری نهادهای انتصابی نسبت به نهادهای انتخابی پررنگ‌تر شد و عملاً در برخی جاها کارکرد نهادهای انتخاباتی در گرو کار و کیفیت نهادهای انتصابی شد. در حقیقت ما در بالا سر هر نهاد انتخابی به نوعی یک نهاد انتصابی به شکل کنترلی و نظارتی داریم که امروز مجلس و دولت منتقد این قضیه هستند. خیلی از کارشناسان هم ضعف عملکردها را به نوعی حاصل موازی کاری‌ها یا نگاه‌های کنترلی و نظارتی شدید نهادهای انتصابی نسبت به نهادهای انتخابی می‌دانند. مثلاً دولت منتقد سرسخت تفسیر شورای نگهبان نسبت به اصل ۱۱۳ قانون اساسی است و مجلس هم همیشه از ناحیه نظارت استصوابی گلایه دارد. در حقیقت احساس می‌شود که حاکمیت به نوعی از ساختارهای حقوقی و حقیقی به نفع فربه کردن نهادهای انتصابی و نظارتی بهره می‌برد و در مقابل نهادهای انتخاباتی ضعیف‌تر می‌شوند.**

شما وارد مرحله دیگری از بحث شدید که در واقع خروج از نگاه نظری و ورود به میدان عمل است. به تعبیر دیگر شما وارد آسیب شناسی شدید. من خواستم در آن بخش بگویم که ساختار قانون اساسی قابل دفاع است. به نظر من در ساختار قانون اساسی بعضی نقاط اصطکاک و تعارض وجود دارد که باید اصلاح شود. برخی از مشکلات ناشی از اینهاست. ولی اصلاحاتی که در سال ۶۸ انجام شد منشأ مسائلی که شما گفتید، نیست.

مهم‌ترین چیزی که شاید منشأ این موضوع تلقی شود و به آن استناد شود مجمع تشخیص مصلحت است. ولی در آن زمان تجربه چند سال اول و بن بستی که در روند قانونگذاری ایجاد شد، از یک طرف شورای نگهبان مدام قوانین مجلس را به استناد احکام اولیه قانون اساسی رد می کرد و مجلس در بعضی جاها مصالح کشور را در انجام این امور می دید و خلاصه امام هم تدابیر زیادی انجام دادند. گروهی قرار دادند و به دوسوم نمایندگان مجلس اختیار واگذار کردند و به شورای نگهبان نیز توصیه کردند. در واقع امام تمام راه‌های حل مشکل به شکل عادی را پیش بردند اما نشد. در آن زمان مجمع تشخیصی برای بن بست شکنی به نفع مردم و نهاد مجلس تشکیل شد. امام مجمع تشخیصی درست نکردند که قفل دیگری بزنند یا موضع شورای نگهبان را تقویت کنند. امام آمدند نهادی را از موضع اختیارات ولایت فقیه در جانب مردم قرار دادند و گفتند که شما اگر چیزی مصلحت تشخیص دادید این مجمع به کمک شما بیاید و حکم اولیه و قانون اساسی را بررسی کند و ببیند حکمی (مصوبه) که شما داده‌اید به مصلحت کشور است و فعلاً حکم نادیده گرفته شده درست است یا نه.

از نظر من مجمع تشخیص مصلحت در راستای اعمال حق حاکمیت مردم بود که به بن بست رسیده بود. به تعبیر شما توسط نهاد انتصابی که شورای نگهبان بود. البته شورای نگهبان نیز نیمه انتصابی و نیمه انتخابی است. ۶ عضو حقوقدان انتخابی و ۶ فقیه انتصابی هستند.

■ **انتخاب ۶ حقوقدان از سوی مجلس در چه شرایطی انتخاب می‌شوند؟ رئیس قوه قضائیه آنها را معرفی می‌کند.**

خب مجلس می تواند به آنها رأی ندهد. نمایندگان اگر منتقد این موضوع هستند، برای انتخاب حقوقدانان باید قانون بنویسند. به نظر من آیین نامه داخلی مجلس در این حوزه ضعیف عمل کرده است. خود مجلس می تواند قانون بنویسد و برای نحوه معرفی حقوقدانان به مجلس قانون بگذارد.

اگر جایی احساس می کند گزینه‌های معرفی شده شرایط لازم را ندارند باید رأی ندهند تا فرد مناسب معرفی شود.

چه تفاوتی میان انتخاب وزیران کابینه با حقوقدانان شورای نگهبان است. آیا می توانیم بگوییم چون رئیس جمهور وزرا را معرفی می کند، انتخاب وزیران دموکراتیک نیست؟ نه بلکه می شود همین حرف را در خصوص رئیس قوه قضائیه و انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان بزنند.

■ **البته تفاوت‌هایی دارد. نماینده مجلس می‌داند که اگر به من وزیر رأی بدهد یا ندهد درباره تصمیم او جای دیگری بحث نمی‌شود اما اگر قانونی درباره حقوقدانان شورای نگهبان بنویسد می‌داند که این قانون باید در خود شورای نگهبان بررسی و تصویب شود.**

اصلاً از فرض قانون گذشتیم. در حال حاضر برای وزیر که ویژگی‌هایی نداریم و نمایندگان تصمیم می گیرند. در خصوص حقوقدان نیز هیچ فرقی ندارد. اگر مجلس شجاع باشد زمانی که می بیند حقوقدان شرایط لازم را ندارد می تواند رأی ندهند. هیچ کس نمی تواند مجلس را مجبور کند. از این حیث هیچ تفاوتی میان انتخاب وزیر با حقوقدانان نیست.

می خواستم این را بگویم که نهاد تشخیص مجمع تشخیص مصلحت قبل از اصلاح قانون اساسی بود و بعد وارد قانون شد و البته آنچه در این باره در قانون آمده هم دموکراتیک است. در قانون اساسی سه وظیفه برای مجمع در نظر گرفته شده وظیفه اول مشورت دادن به رهبری برای تعیین سیاست‌های کلی است. وظیفه دوم که مهم و فلسفه اصلی تشخیص مصلحت است این است که در بن بست‌هایی که میان مجلس و شورای نگهبان پیش می آید و قانونگذاری قفل می شود این نهاد قفل گشایی کند. باید نظر مصلحتی بدهد اگر به مصلحت نرسید نظر شورای نگهبان خود به خود اجرا می شود. برای نظر شورای نگهبان در مجمع رأی گیری نمی شود و تا به حال بسیار کارگشا بوده است. اگر FATF را کنار بگذاریم مجموعه مواردی که تاکنون به مجمع آمده ۲۰۰ یا ۳۰۰ مورد بوده و اکثر قاطع این موارد به نفع مجلس رأی داده شده است.

در وظیفه سومی که پیش بینی شده گفته اگر در یک موردی معضلی برای کشور پیش بیاید که رفع آن از طریق عادی غیر قابل حل باشد، ولی فقیه از طریق مجمع رفع معضل می کند. اتفاقاً این مورد در قانون اساسی به نگاه شورایی نزدیک‌تر شده تا نگاه فردی. چون در قانون اساسی اگر قید می شد حل مشکلات نظام از سوی رهبری، آنگاه فردی می شد. اما در قانون آمده این مشکل از طریق مجمع که یک جمع شورایی است حل شود. پس اعمال ولایت را در اینجا معطوف کرده به تصمیم یک جمع.

> نمایندگان می‌توانند برای انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان قانون بنویسند. به نظر من آیین نامه داخلی مجلس در این حوزه ضعیف عمل کرده است. اگر مجلس شجاع باشد زمانی که می بیند حقوقدان شرایط لازم را ندارد می تواند رأی ندهد. هیچ کس نمی تواند مجلس را مجبور کند. از این حیث هیچ تفاوتی میان انتخاب وزیر با حقوقدانان نیست. سلیقه‌ای تفسیر کردن درست نیست. تفسیر در دنیا قانون و روش دارد. ما باید قانون نحوه تفسیر را بنویسیم. نباید به این بسنده کنیم که تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است. در واقع شورای نگهبان باید در چارچوب قانون اساسی آن را تفسیر کند و اگر در جایی تفسیر شورای نگهبان از قلمرو تفسیر خارج و به تغییر قانون اساسی نزدیک شد، باید متوقف شود

می ماند بحث نظارت که اخیراً مطرح شده. اینجا بحث نظارت جزئی از اختیارات رهبری در بند ۲ اصل ۱۱۰ قانون اساسی است که گفته شده نظارت بر حسن اجرای قانون اساسی بر عهده رهبری است و رهبری می تواند بر اساس بند ۱۲ همین اصل وظایفش را به فرد یا جای دیگری واگذار کند. ایشان ابتدا به مجمع و سپس به یک هیأت ۱۵ نفره در مجمع واگذار کردند و هر زمان بخواهند می توانند بگویند من خودم بر موضوع نظارت می کنم. این راهکارهای مختلفی دارد که در حال تجربه است.

من پیشنهادات جدی در خصوص نحوه اعمال نظارت دارم که از این چرخه مشکل ساز کنونی خارج شود. بنا دارم پیشنهاداتم را در مجمع مطرح کنم و اگر هم تصویب نشد جداگانه خدمت رهبری بفرستم. پس این مسأله ناشی از اصلاح قانون اساسی نبوده است.

واقعیت این است که با کمال تأسف مجلس در گذر زمان بنا به دلایل متعدد در چار آسیب جدی و محدود شده، یا رسماً حوزه اختیاراتش محدود شده یا خودش به سمت خودسانسوری و خود محدودسازی رفته است. اساس قضیه هم برمی گردد به نگاهی که در تأیید صلاحیت‌های نامزدها صورت می گیرد. این را قبول دارم که نظارت شورای نگهبان بر انتخابات نظارتی مؤثر است. نظارت مؤثر یعنی اینکه دقت شود قوانین رعایت شود و اگر رعایت نشد جلوی آن را بگیرند.

■ **شما نظارت «مؤثر» را جایگزین نظارت استصوابی می‌کنید. چه تفاوت‌هایی دارند؟**

چون استصواب یک جمله حقوقی شناخته شده نیست و تفسیری که شورای نگهبان دارد مبنی بر اینکه نظارت استصوابی در تمام مراحل و به تشخیص شورای نگهبان است؛ من این را قبول ندارم و آن را منشأ تمام مشکلات می دانم. اما من می گویم نظارت مؤثر در چارچوب قانون. الآن در نظام مهندسی و جاهای دیگر نظارت داریم و مؤثر هم است.

نظارت شورای نگهبان بر انتخابات صرفاً باید در چارچوب قانون باشد. اگر قانونگذار گفته باید صلاحیت نمایندگان احراز شود باید قانون صلاحیت را شفاف و دقیق تعریف کند. ما در این مورد در قانون نقص داریم. دو قید در قانون انتخابات ذیل شرایط نمایندگی آمده که این دو قید ملموس و محسوس نیستند بلکه قیود معنوی هستند؛ یکی اعتقاد به اسلام و دیگری اعتقاد به ولی فقیه. در مورد اعتقاد به اسلام بر اساس آموزه‌های قرآنی ادعای فرد و ادعای شهادتین کافی است. مگر اینکه برهان قاطع علیه او باشد.

بخش التزام عملی هم چون تعریف نشده در قانون منشأ مشکل شده است. زمانی که قرار بود این قید در قانون انتخابات بیاید بنده پیشنهاد حذف التزام عملی اسلام را مطرح کردم. در آن زمان یکی از روزنامه‌ها علیه من سرمقاله نوشت و گفت فلانی پیشنهاد حذف قید التزام اسلام را در مجلس مطرح کرده است. من آن زمان گفتم این یک لفظ کلی است و آنقدر دامنه آن وسیع است که می توان هر فردی را به استناد آن رد یا تأیید کرد.

منظور شما از التزام عملی به اسلام چیست؟ آیا انجام واجبات و ترک محرمات است. تا کجا؟ اگر یک فردی یک بار اشتباه کرد این فرد دیگر مسلمان نیست. حد التزام عملی به اسلام از حد عصمت شروع می شود تا عدالت که بنا به تعریف فقها عبارت است از خودداری از انجام گناه کبیره و اصرار نورزیدن به گناه صغیره و تا مراحل پایین تر از عدالت که اکثر افراد جامعه مسلمان در این مراحل قرار دارند. از قانون انتخابات هم چنین استفاده می شود که منظور از قانونگذار از التزام عملی به اسلام پایین تر از سطح عدالت بوده است در غیر اینصورت همانند شرایط استخدام قضات می توانست شرط عدالت را بگذارد.

التزام به اسلام باید در قانون تعریف شود و چون تعریف نشده شورای نگهبان باید به مفهوم عرفی آن رجوع کند و برای آن آیین نامه اجرایی مشخصی بنویسد که دقیقاً حدود التزام را تعریف کند و به مسئولان امر از جمله هیأت‌های اجرایی و نظارت ابلاغ نماید تا از افراط و تفریط و اعمال سلیقه شخصی در تطبیق این شرط بر داوطلبان نمایندگی جلوگیری و حقی ضایع نشود. مفهوم عرفی یعنی اینکه آدم لاابالی و نسبت به اجرای احکام اسلام بی تقوا نباشد. ولی چون این قانون کلی نوشته شد، شورای نگهبان در عمل نظارت استصوابی را وارد ماجرا کرد. یک فردی در جایی سخنرانی اعتقادی کرده و شورای نگهبان او را عدم التزام به ولایت فقیه دانسته یا اینکه در شهرستانی فرد سلیقه‌اش با نماینده ولی فقیه شهر همخوانی ندارد یا اصلاً در جایی به تصمیمات رهبری انتقاد کرده است. آیا انتقاد به رهبری معنایش این است که ملتزم به ولایت فقیه نیست؟ من به جرأت می گویم ۹۰ درصد افرادی که رد شده‌اند به استناد عدم التزام به اسلام و عدم التزام به ولایت فقیه به هیچ وجه مصداق قانون ندارند.

■ **از سال ۷۰ که تفسیر نظارت استصوابی شده، ما مردم با این انتقادها و بیانات شما آشنا هستیم و به نوعی اینکه نظارت شورای نگهبان آن گونه که باید باشد نیست برایمان حرفی تکراری است. ۲۸ سال است که این بحث‌ها تکرار شده. اتفاقاً خود همین ماجرا با توجه به اینکه شما بخش بزرگی از ناکارآمدی مجلس را مربوط به نظارت استصوابی دانستید و دولت هم تفسیر اصل ۱۱۳ قانون اساسی را مشکلی برای خود می‌داند، نشان می‌دهد دو نهاد انتخابی زیر نظر یک نهاد انتصابی قرار گرفته‌اند. یعنی اینکه شورای نگهبان یک نهاد انتصابی و نظارتی است که اتفاقاً موازنه را به سمت حاکمیت تعیین می‌کند. اینجاست که می‌گویند موازنه نهادهای انتصابی و انتخابی از بین رفته و به نفع خود حکومت رقم می‌خورد. چون اگر غیر از این بود باید در طول این سال‌ها اتفاقاتی رخ می‌داد. مثلاً من از شما به عنوان نماینده یا رئیس جمهوری انتقاد دارم، این حق برای من به عنوان شهروند لحاظ شده که ۴ سال بعد به شما رأی ندهم اما برای بقیه چنین امکانی نیست. در اینجاست که می‌گوییم در عرصه عمل و حتی فراتر از آن در برخی بخش‌ها که ساختاری است، این موازنه به نفع حاکمیت رقم خورده است.**

اولاً بگویم که این اقدامات به هیچ وجه به نفع حاکمیت نیست بلکه به ضرر آن است. مسأله مردم محفوظ، اما حاکمیتی در این زمانه ماندگارتر است که بیشتر با مردم بوده و مورد قبول آنان باشد. نظام ما هم به موازاتی که متکی به مردم بوده است، قدرت داشته و هر کجا که فاصله گرفته دچار آسیب شده است.

گسست‌های بزرگی که الان می بینیم به مثابه خطر جدی برای حاکمیت و مردم است.